گفت‌وگوی «جوان» با سردار حسنعلی سواریان فرمانده گردان ادوات و توپخانه تیپ ۲۲ بدر

شوق بچه‌های خرمشهر برای آزادی شهر دیدنی بود

دوم خرداد مخفیانه وارد خرمشهر شدیم، بعثی‌ها هراسان و ناامید خودشان را برای اسارت آماده می‌کردند

علیرضا محمدی

شهید چمران گفته بود: «آزادی خرمشهر به غرور جوان‌های ایرانی گره خورده است.» جوان‌هایی که چهارم آبان ماه ۱۳۵۹، پس از ۳۴روز مقاومت، بخش شمالی خرمشهر را از دست داده بودند، حالا پس از ۱۹ماه اشغال این شهر، از سراسر ایران جمع شده بودند تا خونین شهر را با نثار خون خود آزاد کنند. در این میان بچه‌های خود شهر، رزمنده‌های خرمشهری بیش از دیگر رزمندگان اشتیاق داشتند تا خود را به دروازه‌های شهرشان برسانند. بسیاری از آنها در قالب تیپ ۲۲ بدر جمع شده بودند تا در یکی از سخت‌ترین محورهای عملیاتی، دل به طوفان گلوله‌های دشمن بزنند و خرمشهر را آزاد کنند. سردار حسنعلی سواریان یکی از همین رزمنده‌های خرمشهر بود که فرماندهی گردان ادوات و توپخانه تیپ ۲۲ بدر را برعهده داشت. سواریان در گفت‌وگو با ما از چگونگی ورودش به خرمشهر یک روز قبل از آزادی کامل آن می‌گوید و اینکه چطور ترس و سردرگمی را در میان سربازان در آستانه تسلیم بعثی دیده است.

خود شما از چه زمانی وارد مقوله جنگ و مسئله دفاع از مرزهای کشورمان شدید؟

من بچه خرمشهر هستم و مثل خیلی از جوان‌های این شهر، قبل از شروع رسمی جنگ با دشمن درگیر شدیم. از بدو پیروزی انقلاب، بعثی‌ها در مرز تحرکاتی را انجام می‌دادند. از وارد کردن اسلحه از مرز گرفته تا تقویت خلق عرب و ناامن کردن مرزها، استراتژی‌شان را اینطور تعریف کرده بودند که کم کم پایه‌های قدرت انقلاب را در نواحی مرزی تضعیف کنند. سپس از شروع سال ۱۳۵۹ عراقی‌ها سعی کردند با ایجاد ناامنی و درگیری‌های مقطعی کاری کنند مرزها از سکنه و جمعیت خالی شود. حمله به پاسگاه‌ها، گلوله‌باران روستا و حتی شهرهای مرزی از تاکتیک‌های نظامی آنها در اولین ماه‌های سال ۵۹ بود. چنانچه ما در خردادماه همین سال، یعنی چند ماه مانده به شروع جنگ، دو شهید در مرز شلمچه دادیم. موسی بختور و فرهان اسدی دو نفر از بچه‌های خرمشهری بودند که در درگیری با بعثی‌ها شهید شدند. در ۱۷ شهریورماه ۵۹ (۱۳ روز قبل از شروع رسمی جنگ) باز ما در مرز و درگیری با بعثی‌ها یک شهید دیگر تقدیم کردیم. اوضاع به همین منوال بود تا اینکه ۳۱ شهریورماه ۱۳۵۹ فرودگاه‌های تهران و چند شهر دیگر بمباران شدند و روز بعد هم که واحدهای زمینی و زرهی دشمن از مرزها عبور کردند و جنگ تحمیلی رسماً آغاز شد.

گفت‌وگوی ما حول محور عملیات الی‌بیت‌المقدس و آزادسازی خرمشهر است، اما حیفمان می‌آید از روزهای پرالتهاب مقاومت خرمشهر یادی نکنیم. روز شروع جنگ کجا بودید؟

شبی که قرار بود روز بعدش واحدهای زرهی عراق از مرز عبور کنند، من و تعدادی از بچه‌های رزمنده خرمشهری در پاسگاه «حدود» بودیم. در مرز شلمچه چند پاسگاه وجود داشت؛ پاسگاه خین، سپس پاسگاه مؤمنین و در انتهای خین جایی که به مرز خاکی می‌رسیم، پاسگاه حدود بود که ما در آن به سر می‌بردیم. در ادامه مسیر از سمت راست هم که به پاسگاه شلمچه می‌رسیدیم. ما شب آغاز رسمی جنگ را در پاسگاه حدود گذراندیم. صبح ساعت شش دشمن آتش تهیه سنگینی را روی شهرهای خرمشهر و آبادان ریخت. سپس دیدیم تانک‌هایشان از مرز عبور کردند. جنگ تن و تانک را آنجا بعینه دیدم. حتی پیش می‌آمد یک نفر باید با چند تانک دشمن روبه‌رو می‌شد. به خاطر کمبود مهمات و نفرات، قدم به قدم داخل شهر عقب نشستیم و سپس در کوچه‌های شهر با دشمنی که از نظر تجهیزات و نفرات برتری قابل توجهی به ما داشت درگیر شدیم. اوایل سلاح‌های ما شامل تفنگ‌های سبک و نهایتاً کوکتل مولوتف می‌شد. با این وجود تا چهارم آبان ماه ۵۹ که قسمت شمالی شهر سقوط کرد، تلفات زیادی را به دشمن وارد و چیزی حدود ۴۵ روز مقابل آنها ایستادگی کردیم.

برای شما رزمنده‌های خرمشهری که شاهد شهادت بسیاری از دوستانتان بودید، عملیات فتح خرمشهر چه معنایی داشت؟

اینکه خرمشهر جزئی از خاک کشورمان است و همه ایرانی‌ها دوست داشتند آزادی آن را ببینند، جای خود دارد، اما خرمشهر برای ما معنای دیگری داشت. ما کودکی‌هایمان را در کوچه پس کوچه‌های خرمشهر گذرانده بودیم. خانه ما آنجا بود. تمام خاطرات و گذشته ما در شهری بود که بیش از ۱۹ ماه از اشغالش می‌گذشت. وقتی صدام خرمشهر را اشغال کرد، تبلیغات وسیعی راه انداخته بود که دیگر این شهر جزئی از خاک عراق است و ایرانی‌ها نمی‌توانند آن را آزاد کنند. این تبلیغات و سر و صداها بر حسرت بچه‌های خرمشهر اضافه می‌کرد. ما احساس می‌کردیم شاید هرگز نتوانیم شهرمان را از نزدیک ببینیم. از طرفی بسیاری از رزمنده‌های خرمشهر مدافعان این شهر بودند و شاهد ذره ذره اشغال این شهر در طول دوران مقاومت بودند. بنابراین الی‌بیت‌المقدس برای بچه‌های خرمشهری معنای دیگری داشت.

تیپ ۲۲ بدر قرار بود از کدام منطقه وارد عمل شود؟ تمام بچه‌های این تیپ خرمشهری بودند؟

در واقع فرماندهی و کادر این تیپ از بچه‌های خرمشهر بودند و از دیگر نقاط کشورمان مثل اراک و قم و چند شهر دیگر هم رزمنده‌هایی در این تیپ حضور داشتند. تیپ ۲۲ بدر چهار گردان پیاده و یک گردان ادوات و توپخانه داشت. گردان ادوات در آن مقطع بین واحدهای سپاه کم نظیر بود. هنوز توپخانه سپاه آنطور که باید تشکیل نشده بود و گردان ما یک یگان نمونه در میان واحدهای سپاه به شمار می‌رفت. فرماندهی تیپ را عبدالله نورانی برعهده داشت و شهید عبدالرضا موسوی هم به عنوان فرمانده سپاه خرمشهر ارشد ما محسوب می‌شد. تیپ ۲۲ بدر قرار بود در عملیات الی‌بیت‌المقدس از منطقه دارخوین حرکت خودش را آغاز کند و با عبور از کارون، خودش را به جاده اهواز- خرمشهر برساند. اما درست در همین نقطه، سخت‌ترین دژ دفاعی دشمن مقابلمان قرار داشت. اگر بخواهم موقعیت منطقه را تشریح کنم بعد عبور از کارون یک منطقه بیابانی مقابلمان بود که حدود ۱۷ کیلومتر تا دژ اصلی دشمن فاصله داشت. در همین فاصله، دشمن میادین مین و سیم خاردار ایجاد کرده بود ولی خط پدافندی نداشت. با عبور از این میدان مین، به دژ اصلی آنها می‌رسیدیم که روی جاده ساخته بودند. خود جاده به شکل طبیعی ارتفاع بیشتری نسبت به دشت اطراف داشت. روی آن خاکریز بلندی زده بودند که شاید ارتفاع آن به سه متر می‌رسید. روی دژ هم سنگرهای بتنی محکمی ساخته بودند که با احتساب آنها، ارتفاع دژ تا حدود چهار متر می‌رسید. داخل دژ به وسیله کانال‌هایی به هم متصل شده بود. نیروهای دشمن برای تردد در داخل دژ، از داخل این کانال‌ها می‌رفتند و دیده نمی‌شدند. دشمن دو طرف جاده کانال زده بود و اطرافش را مین ریخته بود. یعنی ما اگر از دژ اول عبور می‌کردیم، باز در سمت دیگر جاده کانال و موانع دیگری وجود داشت.

> خیلی از چهره‌های مطرح ورودشان به انقلاب را مدیون فعالیت شهدایی مثل موسوی و جهان آرا هستند. این دو شهید گروهی در خرمشهر ایجاد کرده بودند که در شهرهایی مثل آبادان، اهواز، خود خرمشهر و دیگر نقاط کشورمان فعالیت‌های انقلابی زیادی داشتند. شهید موسوی مجمعی از خوبی‌ها بود. هم از نظر تحصیلات دانشگاهی رده بالایی داشت و هم از لحاظ مطالعات مذهبی

شهید موسوی اولین نفر از سمت راست مشغول صحبت با اسیر عراقی عملیات فتح‌المبین

شهیدان جهان‌آرا و عبدالرضا موسوی

گویا تیپ ۲۲ بدر در همان شب اول عملیات شهدای زیادی داد؟

بله، با توجه به موانع عظیمی که عرض کردم، شب اول نیروهای تیپ از کارون عبور کردند و با طی کردن فاصله ۱۷ کیلومتری نزدیکی‌های صبح به دژ دشمن رسیدند. هوا رو به روشنایی می‌رفت و دشمن با استفاده از روشنایی، دید خوبی روی بچه‌های ما پیدا کرده بود. از طرفی منطقه مملو از سیم خاردار و مین بود. در چنین شرایطی، مسلسل‌های دشمن روی بچه‌ها آتش گشودند و خیلی از بچه‌ها در همان مرحله اول عملیات به شهادت رسیدند. دشمن دقیق و مؤثر می‌زد طوری که در مرحله اول عملیات، چیزی حدود ۴۰ نفر از کادر گردان شامل فرمانده گردان‌ها، معاون گردان‌ها و... به شهادت رسیدند. پیکر شهدا هم دو روز در منطقه ماند تا اینکه در مرحله بعدی عملیات توانستیم پیشروی کنیم و ابدان مطهر شهدا را برگردانیم. در مراحل بعدی عملیات هم تیپ ۲۲ بدر شهدا و مجروحان زیادی داد. تقریباً تا مرحله آخر الی‌بیت‌المقدس، استخوان‌بندی این تیپ از حجم بالای شهدا و مجروحان منحل شد. فقط گردان ادوات و توپخانه (که به خاطر ماهیت کارش باید یک خط عقب‌تر وارد عمل می‌شد) سالم باقی مانده بود. این گردان تا لحظه آزادسازی خرمشهر به خوبی عمل و چهار الی پنج شهید تقدیم کرد.

علت تلفات بالای بچه‌های خرمشهری در عملیات الی‌بیت‌المقدس چه بود؟

یک دلیل عمده‌اش همان منطقه عملیاتی بود که می‌توانم بگویم بچه‌های خرمشهر از سخت‌ترین منطقه وارد عمل شده بودند. در این منطقه عراق بیشترین آمادگی را داشت. از طرف دیگر شوق بچه‌های خرمشهر برای اینکه زودتر به شهر برسند و دشمن را شکست بدهند یکی دیگر از عوامل تلفات زیاد این نیروها بود. بچه‌ها احساسی می‌جنگیدند، اما به رغم شهدا و مجروحانی که دادیم، شب اول ضربه کاری به دشمن وارد کردیم و با مشغول کردن آنها، دیگر یگان‌ها توانستند از دو کیلومتر بالاتر از جاده عبور و دشمن را مجبور به فرار کنند.

شما فرمانده گردان ادوات و توپخانه بودید، عملکرد این یگان را در عملیات چطور ارزیابی می‌کنید؟

پیش از آغاز عملیات در ۱۹ ماهی که در حالت پدافندی قرار داشتیم، تمام نقاط حساس دشمن را به خوبی شناسایی کرده بودیم. به خوبی می‌دانستیم سربازهای دشمن در داخل خرمشهر از کدام مسیرها بیشترین تردد را دارند و ماشین‌ها و ادواتشان در چه زمان و مکانی از روی جاده عبور می‌کنند. طی دوران پدافندی آموخته بودیم که چطور از نقاط ثبتی به نحو احسن استفاده کنیم. بیش از ۲۰ نقطه ثبتی روی هر جاده داشتیم که با هدف قرار دادن این نقاط اجازه نمی‌دادیم بعثی‌ها لحظه‌ای تردد راحت روی جاده داشته باشند. خصوصاً وقتی شهر به محاصره کامل درآمد، به چشم می‌دیدیم که نیروهایشان در مقیاس انبوه تردد می‌کنند و با آتش دقیق، خرمشهر را برایشان تبدیل به جهنم کرده بودیم. آنقدر آتش روی‌شان ریختیم که وقتی شهر فتح شد با تعداد قابل توجهی از اجساد دشمن روبه‌رو شدیم که توسط ترکش‌های خمپاره کشته شده بودند. یک ساختمان را دیدیم که انبوهی از کشته‌های دشمن در آن جمع شده بود. آنقدر که گنجایش ساختمان پر و مجبور شده بودند جنازه‌ها را بیرون ساختمان رها کنند و بروند.

در صحبت‌هایتان اشاره‌ای به شهید موسوی فرمانده سپاه خرمشهر کردید. اگر می‌شود یادی از این شهید بزرگوار کنیم که از شهدای عملیات الی‌بیت‌المقدس هم هستند.

شهید موسوی ۱۷ اردیبهشت در مرحله دوم عملیات به شهادت رسیدند. اتفاقاً هم شب قبل از شهادت و هم روز شهادت ایشان را دیدم. روز قبل از شهادت، غروب به چادرش رفتم. دیدم خیلی نگران است. حالت خاصی داشت. گفت به نظرت خرمشهر را می‌توانیم بگیریم؟ گفتم چرا که نه. این همه نیرو آمده است و در بعضی نقاط به مرز رسیده‌ایم. هویزه آزاد شده و دشمن راهی ندارد جز شلمچه. بیشتر نیروهایشان گیر افتاده‌اند و عن قریب به محاصره درآیند. موسوی اما حال و هوای دیگری داشت. گفت فکر نکنم بتوانم آزاد شدن خرمشهر را ببینم. یکسری صحبت‌هایی با هم کردیم و نهایتاً رفتم برایش چای درست کردم. چای خوردیم و از هم خداحافظی کردیم. روز بعد من از روی پل شناوری که در منطقه بود به سمت خطوط مقدم می‌رفتم که دیدم موسوی دارد در خلاف جهت من، از روی پل عبور می‌کند. از روی وسایل نقلیه‌مان با هم سلام علیکی کردیم. من رفتم سر جاده اهواز- خرمشهر و همان جا دیدم هواپیماهای دشمن آمدند و در ارتفاع پایین شروع به بمباران منطقه کردند. از آنجا دید خوبی روی منطقه داشتم. هواپیماهای دشمن سعی می‌کردند تا می‌توانند تلفات زیادی به ما وارد کنند. در همین بمباران عبدالرضا موسوی روی موتورش به شهادت رسید. آن زمان اغلب شهدا را به آبادان می‌بردند و آنجا دفن می‌کردند. پیکر موسوی را هم به گلزار شهدای آبادان بردند و آنجا دفن کردند.

جایی خواندم که شهید موسوی از انقلابی‌های سرشناس خرمشهر بود.

اینطور بگویم که همین الان خیلی از چهره‌های مطرح ورودشان به انقلاب را مدیون فعالیت شهدایی مثل موسوی و جهان آرا هستند. این دو شهید گروهی در خرمشهر ایجاد کرده بودند که در شهرهایی مثل آبادان، اهواز، خود خرمشهر و دیگر نقاط کشورمان فعالیت‌های انقلابی زیادی داشتند. شهید موسوی مجمعی از خوبی‌ها بود. هم از نظر تحصیلات دانشگاهی رده بالایی داشت و هم از لحاظ مطالعات مذهبی در سطح خوبی بود. ایشان دانشجوی سال آخر پزشکی بود. من خیلی وقت‌ها او را به اهواز می‌رساندم تا امتحاناتش را بدهد. در جریان انقلاب فرهنگی فقط از آنهایی که سال آخر تحصیل می‌کردند امتحان می‌گرفتند. رضا مفسر نهج‌البلاغه هم بود و بعد از انقلاب کلاس‌های تفسیر نهج‌البلاغه را در خرمشهر اداره می‌کرد. از لحاظ اخلاق، ادب، انقلابی بودن و از جهات دیگر آدم خاصی بود. یک شخصیت محوری داشت که باعث شده بود بسیاری از جوان‌ها جذب انقلاب و دفاع مقدس شوند.

خود شما همان روز سوم خرداد وارد شهر شدید؟

من و یکی از دوستانم یک روز قبل از آزادسازی شهر به صورت مخفیانه وارد خرمشهر شدیم. روز دوم خرداد شهر کاملاً محاصره شده بود. ما از طریق پل نو به بندر خرمشهر رفتیم و از پشت بندر هم که بلافاصله شهر شروع می‌شود. در اینجا اتفاق‌های جالبی برای ما افتاد. حین ورود به داخل شهر، با دو مجروح دشمن روبه‌رو شدیم. یکی از آنها بین خط خودی و دشمن افتاده بود. اول به نیروهای خودش التماس می‌کرد که او را منتقل کنند. بعد که ما را دید ملتمسانه از ما می‌خواست او را با خودمان ببریم.

سواریان نفر سمت راست در دفاع مقدس

> وارد شهر شدیم دیدیم نیروهای دشمن هراسان این طرف و آن طرف می‌روند و بسیار ناامیدانه تلاش می‌کنند راهی برای فرار پیدا کنند. کاملاً مشخص بود کارشان تمام است و خودشان را برای تسلیم آماده می‌کنند. صبح روز بعد یعنی سوم خرداد، عراقی‌ها که بسیاری از آنها خودشان را به بندر شهر رسانده بودند موج موج آمدند و تسلیم شدند

من به او گفتم اگر به طرفت بیاییم دوستانت ما را می‌زنند. گفت من به آنها می‌گویم کاری به شما نداشته باشند. بیایید و من را ببرید. چون در منطقه خطرناکی بود نتوانستیم کاری برایش انجام بدهیم. جلوتر باز به مجروح دیگری از نیروهای دشمن برخوردیم. ران پایش به شدت آسیب دیده بود. خودش را از داخل شهر تا نخلستان کشانده بود. می‌گفت راننده سرهنگ بعثی است که طرح مین‌گذاری خرمشهر را انجام داده است. اتفاقاً خود سرهنگ طبق گفته راننده‌اش روی یکی از مین‌های خودش رفته و کشته شده بود. این سرباز دشمن هم از ما می‌خواست او را با خودمان ببریم اما چون قصد ورود مخفیانه به شهر را داشتیم، توانایی جابه‌جایی او را نداشتیم. بعد که وارد شهر شدیم دیدیم نیروهای دشمن هراسان این طرف و آن طرف می‌روند و بسیار ناامیدانه تلاش می‌کنند راهی برای فرار پیدا کنند. کاملاً مشخص بود کارشان تمام است و خودشان را برای تسلیم آماده می‌کنند. صبح روز بعد یعنی سوم خرداد، عراقی‌ها که بسیاری از آنها خودشان را به بندر شهر رسانده بودند موج موج آمدند و تسلیم شدند. ما دوان دوان خودمان را به مسجد جامع رساندیم، در حالی که در بسیاری از کوچه‌ها هنوز تله‌های انفجاری و مین وجود داشت و ما بدون توجه به آنها به طرف مسجد جامع می‌دویدیم. به آنجا که رسیدیم همراه دیگر رزمنده‌ها صحن مسجد را از خاک و ویرانی‌ها پاک کردیم و نماز ظهر فراموش ناشدنی برگزار شد. بعد من به طرف خانه‌مان در خیابان حافظ رفتم. انتهای کوچه ما در جایی که خانه‌مان قرار داشت، دشمن بلدوزر انداخته و همه خانه‌ها را با خاک یکسان کرده بود. شهرمان ویران شده بود، اما آن را پس گرفتیم و حسرت اشغالش را به دل دشمن گذاشتیم.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۹۳۱

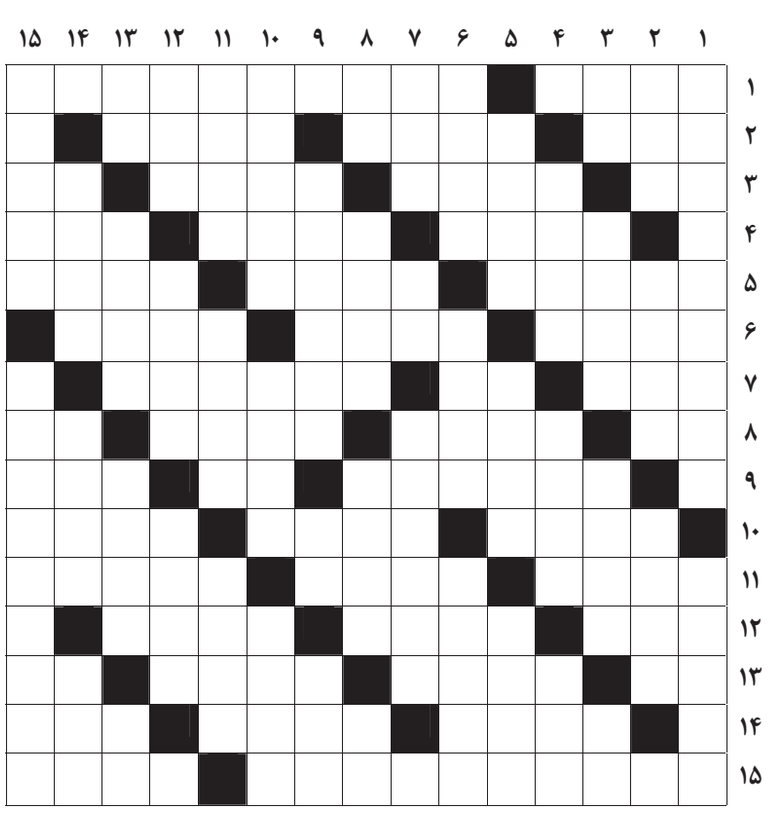

از راست به چپ

■ ۱- صادرات معطر ایران- از رشته‌های ورزشی آبی ■ ۲- معجزه، نشانه- شریک زندگی- آدم آهنی ■ ۳- هرگز عرب- شهری نزدیک قزوین- ماه عید فطر- فوندانسیون ■ ۴- هدف و مقصود- دانا، بخرد- خاطر و ذهن ■ ۵- برجستگی زیر کفش فوتبالیست- وسط و بین- سنگ سخت ■ ۶- گرانبها- اصل هر چیز- نوعی چاپ ■ ۷- سال آذری- رود فرانسوی- نام سابق تانزانیا ■ ۸- فلز اغواگر- راویان- رنگ مایع قابل شست‌وشو در نقاشی- تلخ ■ ۹- یکی از آهنگ‌های موسیقی ایرانی- آخرین حرف انگلیسی- ننگ و عار ■ ۱۰- خبرها- مبدل شیر به پنیر- خبرگزاری سوریه ■ ۱۱- برج معروف پاریس- گیاهی که خوراک حیوانات علفخوار است- نیست و معدوم شده ■ ۱۲- از اعضای بدن- برنا- برقرار و آباد ■ ۱۳- مهریه حضرت زهرا- قصه‌گو- خلاف ناقص- حرف تنفر ■ ۱۴- قوم عرب- اثر خوزه ساراماگو- واحد شمارش کله‌پاچه ■ ۱۵- پنجمین مثنوی از مثنوی هفت اورنگ جامی، شاعر معروف قرن نهم- بقچه لباس

از بالا به پایین

■ ۱- دارای روکشی از فلز روی در مورد آهن یا فولاد- پلیس مبارزه با سارقان و تبهکاران ■ ۲- نرم- عالی‌ترین نماینده سیاسی یک دولت نزد دولت دیگر- پیامبر صبور ■ ۳- همراه آشغال- پارچه روبالشی- ترکیب رنگ قرمز و آبی- چاشنی اشتهاآور ■ ۴- کالا- پول روسیه- عنوان سازمان آزادی‌بخش فلسطین ■ ۵- فرق سر- سران- ایالتی در هند و پاکستان ■ ۶- بوی خوش- دارایی درآمدزا- زمین آماده برای کشت ■ ۷- نام هر یک از بیست و یک بخش کتاب اوستا- بنده و شما- مسلسل پایه‌دار ■ ۸- صد متر مربع- از شهرهای انگلیس- حفر کردن زمین و مانند آن- چه وقت؟ ■ ۹- بلبل- مساوی- مقابل کاخ ■ ۱۰- معروفترین شاعره ایران- حیوانی با شاخ‌های زیبا- ثروتمند ■ ۱۱- از آلات موسیقی قدیم- دایر و برقرار- شهره آفاق است ■ ۱۲- نهنگ- تنها پستانداری که پرواز می‌کند- گدا ■ ۱۳- اسب تبریزی- شترکش عرب- رهگذر، عبورکننده- سد و رودی در جنوب ■ ۱۴- موسس سلسله اشکانی- بهشت- از امراض ریوی ■ ۱۵- نخست‌وزیر اعدام شده شاه در سال ۵۷- رمانی از مارگرت میچل، که از روی آن فیلمی هم ساخته شده است

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۲					۳		
	۸					۵		
			۲	۷	۴			
		۵						۱
		۱		۲	۷			۶
	۴							
۹		۷			۳	۶	۲	
			۴		۶			
۵							۹	

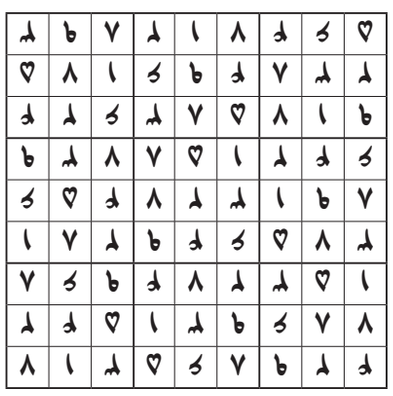

جدول کلمات متقاطع
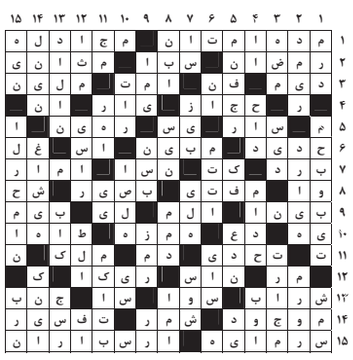
پاسخ جدول شماره ۵۹۳۰